

حجیت ظواهر کتاب و سنت در اصول فقه و مقایسه آن با مباحث هرمنوتیک

رحمت موسیوند

دانشجوی دکترای تخصصی فقه و مبانی حقوق، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

عبدالوحد وفایی*

استادیار گروه معارف اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

عبدالرضا جمالزاده

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۵

چکیده

فهمیدن، گونه‌ای شناختن است. خواندن یک متن یا شنیدن یک گفتار غیر از فهمیدن آن است و ممکن است شخصی سخنی را بشنود یا متنی را بخواند، ولی آن را نفهمد. یکی از مسائل مهم علوم دینی و علوم انسانی، فهم معنای متن است. هرمنوتیک یکی از شاخه‌های علوم انسانی است که به بحث در مبانی نظری تفسیر و فهم متن می‌پردازد. در مباحث اصول فقه هر چند اصولیان برای رسیدن به مراد مؤلف می‌کوشند، ذکر از تجربه مؤلف در فکر مفسر نیست.

در این مقاله با روش تحلیلی-استدلالی چنین حاصل شد که باتوجه به نقاط اشتراک و افتراقی که میان هرمنوتیک و اصول فقه وجود دارد، روشن می‌شود که میان این دو علم ارتباط و تعامل وجود دارد؛ ارتباطی که تأثیر یکی بر دیگری را می‌تواند در پی داشته باشد. برخی از نقاط اشتراک می‌تواند به‌عنوان اصول موضوعه که در علم دیگر به اثبات می‌رسد، مورد استفاده علم اصول فقه قرار گیرد و بدون نیاز به تکلف اثبات آنها در علم اصول به تقلیل مباحث مطرح شده در علم اصول کمک نماید.

واژه‌های کلیدی: اصول فقه، هرمنوتیک، حجیت ظواهر، فهم کتاب و سنت.

* نویسنده مسئول: a_vafae@iau.ac.ir « روش ارجاع به این مقاله: «موسیوند، رحمت؛ وفایی، عبدالوحد؛ جمالزاده، عبدالرضا (۱۴۰۳). حجیت ظواهر کتاب و سنت در اصول فقه و مقایسه آن با مباحث هرمنوتیک، دوفصلنامه علمی تفسیر متون وحیانی، ۴ (۷)، ۹۳-۱۱۸.»

۱- مقدمه

معنای هر متن، یک واقعیت پنهان است که باید به وسیله تفسیر آشکار شود. دلالت متن بر معنا در پرتو عمل تفسیر حاصل می‌شود. در واقع متن به وسیله تفسیر به سخن می‌آید و آنچه را در درون خود دارد، بیرون می‌ریزد. درست است که دلالت متن بر معنا با مکانیسم قواعد دلالت^۱ ارتباط دارد، ولی آن اهرمی که کار دستگاه دلالت را ثمربخش می‌سازد، عمل تفسیر است که از مفسر ناشی می‌شود. هیچ‌کس بدون تفسیر، هیچ معنایی را نمی‌فهمد و ما نه تنها برای فهمیدن هر متن، بلکه حتی برای فهمیدن سخنان و رفتارهای عادی و روزمره دیگران، آنها را به گونه‌ای تفسیر می‌کنیم. در روند فهمیدن سخنان دیگران در حقیقت هر سخنی را در آن جایگاه از زندگی که آن سخن به آن مربوط است، قرار می‌دهیم و به این نحو آن را تفسیر می‌کنیم. بدین‌گونه فهم سخن دیگران فهم زندگی و تفسیر سخن آنها، تفسیر زندگی آنهاست.

آنچه در مباحث الفاظ علم اصول آمده به دستگاه دلالت زبان و دانش «معناشناسی»^۱ و آنچه در این مقاله مورد بحث قرار گرفته، به دانش تفسیر و فهم متون یعنی «هرمنوتیک»^۲ مربوط است. اگر عمل مفسر نباشد دستگاه دلالت اثری از خود ظاهر نمی‌کند. در مواردی که ظاهراً به نظر می‌رسد همگان به فهم مشترک از یک متن می‌رسند، بی‌نیازی از هرمنوتیک و اکتفا به معناشناسی، مطرح نیست؛ بلکه این وحدت فهم به این سبب است که در آن موارد، اشتراک همگان در مقدمات و مقومات فهم وجود دارد و پیش‌فهم‌ها و علایق و انتظارات همگان مشترک است.

درباره پیشینه پژوهش، با توجه به بررسی که انجام شد به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

1-Semantics

2-Hermeneutics

۱. محمدحسین مختاری (۱۳۹۹)، در مقاله «خوانش تطبیقی قانون های چهارگانه هرمنوتیکی [امیلیو] بتی^۱ با برخی قواعد دانش اصول فقه»، به این نتیجه رسیده است که قانونهای چهارگانه و برخی از قواعد اصول فقه، می توانند با یکدیگر همسو باشند و به تکمیل یکدیگر یاری رسانند و از آن رو می توان آنها را در تفسیر متون دینی به کار برد.

۲. حمیدرضا حسنی (۱۳۸۵)، در مقاله «تعیین معنای متن از دیدگاه هرمنوتیک و علم اصول» با روش توصیفی تحلیلی به بررسی اجمالی دیدگاههای مربوط به تفسیر متن و به طور کلی سه منظر مطرح در این خصوص همچون: ۱- دیدگاهی که متن را دارای معنای بنیادی دانسته است؛ ۲- دیدگاهی که متن را دارای معنای متعینی نمی داند؛ ۳- دیدگاهی که معنای متن را نه کاملاً متعین می داند و نه غیرمتعین، پرداخته است.

۳. علیرضا آزاد (۱۳۸۷)، در پایان نامه «بررسی تطبیقی مبانی روش های تفسیر قرآن و انگاره های هرمنوتیست های کلاسیک» معتقد است که اختلاف تفاسیر ریشه در اختلاف روش های تفسیری دارد و اختلاف این روش ها منوط به اتخاذ مبانی است؛ پس قبل از هر چیز باید در مبانی و مقدمات و مقومات جست و جو کرد و داوری اصلی را به آنجا منتقل نمود.

در این پژوهش درصددیم با روش تحلیلی-استدلالی به بررسی این سؤال بپردازیم که: کتاب و سنت چگونه از طریق حجیت ظواهر و مباحث هرمنوتیک قابلیت فهم پیدا می کند؟

۲- چارچوب نظری تحقیق

۲-۱) مفهوم ریشه ای هرمنوتیک

ریشه‌های کلمه «هرمنوتیک» واژگان یونانی «هرمینوین»^۱ به معنای تفسیر کردن و «هرمینیا»^۲ به معنای تأویل است. ریشه این دو واژه در اصل، به نام خدای پیام‌آور یونانیان، یعنی «هرمس»^۳، بازمی‌گردند و از آن گرفته شده‌اند. با توجه به اینکه هرمس رسالت قابل‌فهم ساختن آنچه را که ورای فکر و فهم بشر بود، بر عهده داشت، واژه هرمس در معنای به فهم آوردن چیزی یا موقعیتی است که نامفهوم است. حتی یونانیان کشف خط و زبان را که دو وسیله درک و انتقال معنا هستند، به هرمس نسبت داده‌اند.

از آن جا که در تاریخ پرفرازونشیب هرمنوتیک دیدگاه‌ها و رویکردهای متفاوت و بعضاً متعارضی پدیدار گشته است، ارائه تعریفی که جامع همه رویکردها باشد بسیار دشوار است ولی موضوع و مسئله‌محوری در رویکردها «فهم آدمی» است. تفاوت‌هایی که یافت می‌شود یکی متعلق به فهم مربوط است که به آثار تاریخی و هنری نیز می‌پردازد و دایره آن از آثار مکتوب و غیرمکتوب بشری فراتر است و پدیده‌های طبیعی را نیز در بر می‌گیرد. دیگری رسالت هرمنوتیک است که آیا بیان قواعد و سازوکار فهمیدن است (روش‌شناسی فهم) یا تبیین عوامل و شرایط تحقق فهم (هستی‌شناسی فهم)؟

هرمنوتیک بسان دیگر دانش‌های بشری از دانش منطق بهره می‌گیرد؛ چنان که حوزه فهم متون که از رسالت‌های عمده هرمنوتیک است، وام‌دار بحث‌های زبان‌شناسی است؛ همان‌گونه که با معرفت‌شناسی نیز از این جهت که ناظر روش‌شناسی فهم و معرفت است، نسبت نزدیکی دارد. البته معرفت‌شناسی رسالت‌های دیگری نیز دارد که آن را از هرمنوتیک متمایز می‌سازد. (ربانی گلپایگانی، ۱۴۰۱)

1-Hermeneucin

2-Hermeneia

3-Hermes

هرمنوتیک مدرن برخلاف هرمنوتیک سنتی که درصدد کشف معنایی نهایی نهفته در متن بود، اصولاً معنا را در گرو خواننده می‌داند و نه وابسته به نیت و ذهنیت گوینده. از برجسته‌ترین هرمنوتیست‌ها می‌توان از «هانس گئورگ گادامر»^۱، «اریک دونالد هرش»^۲، «پل ریکور»^۳، «ولفگانگ آیزر»^۴، «هانس روبرت یاس»^۵ و... نام برد.

از نگاهی دیگر هرمنوتیک مواجهه‌ای است با هستی از طریق زبان. گادامر و دیگر پیشوایان هرمنوتیک مدرن در انکار معنای قطعی و نهایی متن، تنها نیستند. «تئودور آدورنو»^۶ در فصل هشتم نظریه‌ی زیبایی‌شناسی از بحران معنا یاد کرده و گفته است که «اصل زیبایی‌شناسی مدرن، رهایی از معناست و اثر هنری با رهاشدن از بندهای دلالت معنایی، همچون زبان به هدفی در خویش تبدیل می‌شود» (احمدی، ۱۴۰۰).

گادامر همچنین استدلال می‌کند که یک اثر ادبی، به صورت یک بسته کامل و از نظر معنایی مشخص، ارائه نمی‌شود؛ بلکه معنا به موقعیت تاریخی مفسر وابسته است (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۷) و می‌افزاید که یک اثر ادبی چیزی نیست که قائم به ذات باشد و به هر خواننده‌ای در هر دوره‌ای چهره‌ی واحدی را بنماید؛ بلکه جوهر بی‌زمانی خود را در نوعی تک‌گویی آشکار می‌کند (همان).

شناخت ما از دستاوردهای فرهنگی گذشته فقط حاصل بررسی یک اندیشه‌ی مسلط از محیط مزبور و گنجانندش در چهارچوب جهان‌بینی امروزی خودمان است. (هاوزر، ۱۴۰۰) «دیدگاه‌های دیگر نوه‌رمنوتیک‌ها نظیر: هرش، آیزر، ریکور و ... - با وجود

1-Hans-Georg Gadamer

2-Eric Donald Hirsch

3-Paul Ricœur

4-Wolfgang Iser

5-Hans Robert Jauss

6-Theodor L.W. Adorno

انتقاداتی که به آرای گادامر دارند - غالباً در راستای همین نگرش است. پل ریکور در تعریف تأویل می‌گوید: «تأویل، فعالیتی فکری و مبتنی بر رمزگشایی معنای پنهان در معنای ظاهر و آشکار ساختن سطوح دلالت ضمنی در دلالت‌های تحت‌اللفظی است» (نیچه و دیگران، ۱۳۹۸) و همچون گادامر معتقد است که «نیت مؤلف هر چه باشد، اهمیتی ندارد و به هر رو معنای متن از آن جدا است (احمدی، ۱۴۰۰).

«هانس روبرت یاس» نیز می‌نویسد: «معنای هر اثر ادبی در حکم پاسخ‌هایی است که به افق انتظارهای خواننده می‌دهد» (همان) آیزر نیز با تأکید بر این که «با تأویل نمی‌توان معنی متن را کشف کرد؛ فقط می‌توان شرایط شکل‌گیری معنا را دانست و بر اساس این شرایط معنا و یا به بیان بهتر سلسله‌های معنا را آفرید» (همان) می‌افزاید: «هر چقدر هم که متن ادبی با خواندن ما آغاز می‌شود، پیش پا افتاده جلوه کند، باز این واقعیت مهم را به یاد می‌آورد: آفریدن معنای اثر به عهده‌ی خواننده است و خواننده معنا را نه برای نویسنده یا کسی دیگر، بلکه برای خود می‌سازد. مجموعه‌ی تأویل‌های خوانندگان، سازنده‌ی افق معنایی اثر است، یعنی شرایط نهایی تحقق معناهاى متن.» (همان) در این میان، هرش، برداشتی کلاسیک از معنا دارد و در راستای دفاع از هرمنوتیک رمانتیک می‌نویسد: «اگر معنا تغییرناپذیر و ثابت بنا شده عینیت تأویل وجود نخواهد داشت» (همان) او به معنای لایتغیر در متن قائل است و عقیده دارد: «وظیفه تأویل‌کننده ارائه معنایی خاص است و نه مجموعه‌ای از معناهاى محتمل» و می‌گوید: «معنای متن بی‌هیچ دگرگونی باقی می‌ماند و دلالت یا مناسبت آن دگرگون می‌شود. معنای جاودانه متن آن است که مؤلف در سر داشته است.» (همان) همان‌گونه که «کلود لوی اشتراوس»^۱ از ساخت‌گرایان مشهور بر این باور است که: «معنای مستقیم

1-Claude Lévi-Strauss

متن، نیت اصلی مؤلف است که اگر ما نمی‌توانیم آن را بشناسیم، دلیل کافی نیست که انکارش کنیم.» (همان) در مجموع هرمنوتیک مدرن «متن را فارغ از همه‌ی دلالت‌ها و اشارت‌ها در فضای خلأ شناور می‌داند.» (روزبه، ۱۳۸۵) تا خواننده از طریق پرواز بی‌کران ذهنی در جست‌وجوی آن، به آفاقی بی‌انتها راه یابد و حیات و حرکت را در فراسوهای ناشناخته به نظاره بنشیند.

۲-۲) ظواهر کتاب و سنت

۲-۲-۱) ظاهر گشتن ادله نقلیه

برای اینکه تفهیم و تفاهمی میان انسان‌ها صورت گیرد و آنها بتوانند مقاصد خود را به دیگران منتقل کنند معمولاً از لفظ و کلام استفاده و برای رفع احتیاجات خود در برقراری ارتباط، به وضع الفاظ اقدام می‌کنند. دلالت این الفاظ بر معانی خود به شکل واحد نیست؛ بلکه انواع و گونه‌هایی دارد:

۱. لفظ گاه دلالت بر ایجاد دارد. مثل اینکه شخصی می‌گوید: «خانه خود را فروختم». در مقابل، نیز خریدار می‌گوید خریدم. به دیگر سخن با این الفاظ بیع را اجرا می‌کنند. به این قسم از الفاظ، الفاظ ایجادیه می‌گویند؛ یعنی الفاظی که وسیله قرار گرفته‌اند تا معانی مذکور ایجاد شود؛

۲. الفاظ در پاره‌ای مواقع نیز بیانگر معنایی است که در خارج موجود و محقق است. به عبارت دیگر این لفظ معنایی را بیان می‌کند که قطع نظر از گفتار، وجود خارجی دارد و کلمه تنها از آن حکایت می‌کند به طوری که لفظ عملکرد افهامی دارد. خود این الفاظ افهامی در مقابل الفاظ ایجادیه به دو نحو قابل تصور هستند؛ زیرا این دلالت یا دلالت تصویری است و یا تصدیقیه؛ دلالت تصویری زمانی رخ می‌دهد که شخص بخواهد معنای مفرد و مستقلی را بیان کند. دلالت تصدیقیه زمانی شکل می‌گیرد که این چهار امر احراز

گردد: اولاً، متکلم علم به وضع لفظ داشته باشد. ثانیاً، قصد او از استعمال لفظ این باشد که معنایی را به مخاطب بفهماند تا مخاطب نیز آن معنا را تصدیق کند. ثالثاً، علم داشته باشد به اینکه مضمون کلامش در خارج تحقق یافته است. رابعاً این علم او نیز با واقع مطابق باشد (بروجردی، ۱۴۱۵).

در تطبیق این مباحث بر متون نقلی یعنی قرآن و سنت باید گفت: دلالت این متون از نوع دلالات تصدیقیه است و هر چهار شرط آن نیز محقق است؛ زیرا شارع علم به وضع الفاظ دارد و هدف او از استعمال لفظ نیز فهماندن و القاء مطلب به دیگران است تا تصدیق به آن داشته باشند. از سوی دیگر هم علم دارد که مضمون کلامش در خارج محقق و موجود است و این علم نیز مطابق با واقع است. با توجه به این اوصاف، چاره‌ای جز پذیرش اینکه ادله نقلی در بیان مفاد خود ظهور دارند، نیست.

۲-۲-۲) ادله حجیت ظواهر کتاب و سنت

دانشمندان به هنگام احتجاج با دیگران از ظهور الفاظ استفاده و طرف مقابل را ملزم به رعایت آن می‌کنند و یا از او بازخواست می‌کنند. مولای حقیقی نیز در احتجاجات خود غیر از این شیوه راهی را در پیش نگرفته است؛ پس با این سیره موافقت نموده است. لازم به یادآوری است که سیره نیازمند به تأیید است؛ ولی لازم نیست که عمل مذکور تأیید حتماً بدین صورت باشد که مولا بگوید: من هم سیره و روش شما را قبول دارم؛ بلکه همین که ردع و منعی از آن نکرده باشد، می‌تواند عملاً روش مذکور را تأیید کرده باشد. پس با توجه به سیره عقلاً باید حجیت ظهورات را پذیرفت. توضیحات تکمیلی درباره این دلیل، با این سؤال پی گرفته می‌شود که: آیا بناء عقلاً واسطه در اثبات حجیت ظواهر است یا نه؟ به عبارت دیگر، آیا سیره عقلاً در این مورد، دلیل مستقل محسوب می‌شود، یا خود حاکی از یک دلیل عقلی است؟ برای پاسخ باید واسطه در اثبات تبیین گردد.

واسطه، گاه در ثبوت است و گاه در اثبات. واسطه ثبوت در میان علت و معلول جاری است. بدین گونه که علت در خارج و عالم ثبوت و وجود واسطه می شود تا معلول تحقق یابد. ولی واسطه در اثبات کاری به عالم خارج ندارد، بلکه بدین معناست که یک شیء در عالم اثبات و علم واسطه می شود تا ما به چیز دیگری علم پیدا کنیم. از این توضیح معلوم می شود که بناء عقلا، واسطه در اثبات است؛ یعنی میان حجیت ظواهر و علم ماست.

حال باید بررسی شود که آیا بناء عقلا تا زمانی که به دیگران مراجعه نشود و تا نظر آنها را در این باره جویا نشود نمی تواند علم به حجیت ظواهر را ایجاد کند و یا چنین نیست، بلکه بناء عقلا از حکم عقل حکایت می کند؛ یعنی حکم عقل به حسن و قبح؟ حکم به اینکه اگر فرمانی با ظاهر کلام القا شد و متضمن یک حکم الزامی هم باشد، مولی می تواند او را عقوبت کند و چنین عقوبت نمودنی قبیح نیست؛ بلکه حتی نیکو هم است. به نظر می رسد عقل چنین حکمی را خواهد داشت. هرچند از رأی دیگران نیز باخبر نباشد پس بناء عقلا حاکی از حکم عقل حسن و قبح عقلی خواهد بود. (نصرتیان اهور، ۱۳۹۲)

سیره عقلا حکم می کند که ظواهر حجت هستند. این حجیت نیز مطلق است و تفصیلی در آن وجود ندارد. ولی برخی از صاحب نظران حجیت مطلق ظواهر را قبول ندارند؛ بلکه آن را با قیود و استثناهایی پذیرفته اند که در ذیل به آنها اشاره می شود:

۱. میرزای قمی معتقد است که ظاهر برای همه حجت نیست بلکه تنها برای کسانی حجت است که مقصود به افهام باشند. در این حکم فرقی میان خطاب شفاهی و غیر شفاهی نیست ولی حتما باید از جمله کسانی باشد که قصد شده است مطلب به او فهمانده شود. (میرزای قمی، ۱۳۷۸) شیخ انصاری نیز در مباحث خود، به تبیین و تشریح کلام محقق قمی پرداخته است. توضیح ایشان در قالب دو مقدمه ذکر می شود. ظهور لفظ از باب ظن

نوعی حجت است نه ظن شخصی یعنی اگر لفظ خودش باشد و هیچ گونه قرینه ای وجود نداشته باشد، برای عموم مردم، ظن به مراد و معنا را افاده کند.

۲. اگر مقصود متکلم از سخن گفتن این باشد که مقصودین به افهام کلام او را بفهمد لازم است که کلامش را طوری افاده کند که ملقی الیه مخاطب در ورطه برداشت خلاف مقصودش نیفتد، به طوری که تنهای برداشت مقصود منحصر می شود در غفلت مخاطب از قرائنی که کلام به آنها محفوف است و یا غفلت متکلم از بیان مقصودش بر وجهی که وافی به مقصودش باشد. این دو غفلت را نیز عقلاً بی ارزش می دانند و توجهی به آن نمی کنند. پس نسبت به مقصودین به افهام، منشأ برداشت غلط از بین می رود به طوری که می توان اطمینان یافت که به مقصود متکلم واقف شده است ولی کسی که مقصود به افهام نباشد علت برداشت ناصحیح در این دو منشأ، منحصر نیست تا با بناء عقلاً بتوان آن را زدود، بلکه علاوه بر آنها امکان دارد این اشتباه در اثر غفلت شخص از قرینه در مقام مخاطب و یا در اثر اختفاء قرائن بر او رخ دهد. چنین احتمالی احتمال راجح و قابل اعتنایی است، به گونه ای که اگر فحص هم صورت گرفته باشد عادتاً نمی توان حکم کرد به اینکه اگر چنین قرائنی در کار بودند، حتماً به آنها دسترسی حاصل می شد زیرا آنچه از ما مخفی مانده و نتوانسته ایم به آنها دست پیدا کنیم فراوان است حتی اگر قبول کنیم که وجود قرائن متصله مخفیه هم منتفی باشد.

پس حجیت ظواهر کلام به این معناست که به احتمال خلاف ظاهر هیچ گونه اعتنایی نمی شود به شرط اینکه منشأ این احتمال غفلت متکلم در چگونگی افاده یا غفلت مخاطب در چگونگی استفاده باشد نه اینکه احتمال مذکور به سبب مخفی شدن امور و قرائنی باشد که عادتاً حکم نمی شود به اینکه اگر بود حتماً به ما می رسید. حجیت چنین چیزی جز انحصار حجیت در مقصودین به افهام نیست. (انصاری، ۱۴۱۹)

۲-۳) مبنای تفسیر هرمنوتیکی کتاب و سنت با اتکا به ریشه غربی هرمنوتیک

در راستای فهم بهتر تفسیر هرمنوتیکی کتاب و سنت ناگزیریم که مبنای غربی آن را نیز دریابیم؛ چرا که هرمنوتیک اصولاً مقوله‌ای غربی است و هر پژوهشی را باید بر پایه فهم ریشه آن انجام داد. «رودولف بولتمان»^۱ برای شرح ماهیت تفسیر کتاب مقدس، تحلیل هایدگر از تفهم را اختیار کرد و به بسط نظریه‌ای پرداخت که بر برداشت وجودی اختصاصی از معنای کتب مقدس تأکید داشت. «از نظر بولتمان فهم موعظه به معنی کشف امکان تغییر زندگی شخص است امکان دگرگون ساختن آنچه هستیم. فهم کلام خدا به معنای دریافت آن به‌عنوان ندای رستگاری است؛ یعنی دعوت به یک حیات اصیل. برای فهم چنین ندا و دعوتی تنها دانستن معنای کلمات کافی نیست؛ بلکه باید بادقت به آنها توجه کرد چه این توجه به شکل پذیرفتن باشد چه ردکردن آن؛ عهد جدید خود نوعی رویکرد به فحوای مواعظ کتاب مقدس است به‌خصوص می‌توان آن را رویکرد نخستین مسیحیان به شمار آورد. اما مسلماً تنها رویکرد نیست. کتاب مقدس خود کلام خدا نیست؛ بلکه در واقع تفسیری نخستین از کلام خداست که به زبان اسطوره‌ای مناسب با مخاطب نخستینش بیان شده است. اما از آنجاکه تبیین‌های اسطوره‌ای کلام نجات‌بخش، امروز اغلب باورنکردنی می‌نمایند، فهم پیام مواعظ امروز نیازمند اسطوره‌زدایی است (واینزهایمر ۱۳۸۰) این امر از بی‌اعتبار کردن پیام مقدس و یا تهی ساختن آن از نمادهایش بسیار دور است. اسطوره‌زدایی در واقع باعث می‌شود که پیام رستگاری به گوش برسد و به آن توجه شود.

انسان معاصر نیز نظیر مؤمنان نخستین می‌تواند کلام خدا را تفسیر کند و از آن برداشت خود را داشته باشد چرا که او قبلاً و هم‌اکنون می‌داند که رستگار شدن چه معنایی خواهد

1-Rudolf Karl Bultmann

داشت و هم‌اکنون هم بر فقر وجود خود آگاه است و به امکان غنای آن ایمان دارد. چنین اعتقادی پیش‌شرط فهم تفسیری است؛ بنابراین فروخوردن این «پیش‌فهم اسبق» به تفسیری صحیح ختم نمی‌شود؛ بلکه متن را به آسانی بی‌معنی و فهم‌ناپذیر می‌سازد. به طریق مشابه، انکار معنای پیشین کلام خدا مانع از این می‌شود که شخص به فهم درستی از آن دست یابد. به بیان دقیق‌تر لازم است پیش‌فهمی که مفسر در گذشته داشته آزمایش و بررسی شود. مفسر باید بگذارد درباره خود وجودش پرسش شود. درست به همان طریقی که او از متن پرسش می‌کند. چنین است که از نظر بولتمان ذهنی‌ترین تفسیر که به مقصد نزدیک‌تر است همیشه «عینی‌ترین» است.

این ادغام ذهنیت و عینیت «امیلیو بتی» را بر آن داشت که اظهار کند هرمنوتیک بولتمان غایتی ذهنی‌گرایانه دارد. به این معنی که این نوع از هرمنوتیک نه تنها فاقد هرگونه ملاکی برای تصدیق صحت تفسیر است؛ بلکه در عین حال مشوق بدترین نوع فرافکنی خواهد بود. بتی که یادآور «فردریش شلایرماخر»^۱ و «ویلهلم دیلتای»^۲ است می‌نویسد: «ما به‌عنوان محافظان و متخصصان مطالعه تاریخ و وظیفه داریم که از عینیت محافظت کنیم و برای شرایط معرفت‌شناختی و امکان وقوع آن، ادله و گواه کافی فراهم آوریم. بتی بر اصل «واقعیت تفهم» تأکید دارد (مختاری، ۱۳۹۹) به این معنی که برای فهم واقع‌های متعلق به گذشته، شخص باید آن را با «افق فکری و عقلانی‌اش در چارچوب تجارب شخصی خودش» همگون سازد. بتی معتقد است: اشتباه بولتمان این بود که اصل بنیادین و بااهمیت دیگری را نادیده گرفته بود و آن خودمختاری متعلق شناسایی است. منظور از تفسیر، عینیت‌بخشیدن به ذهنی غیر از خود است هدف تفسیر درک

1-Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher

2-Wilhelm Dilthey

چیزی است که کسی غیر از خودمان اندیشیده، نوشته یا انجام داده است؛ بنابراین متعلق شناسایی تفسیر باید بر اساس منطق خودش فهمیده شود و نه بر اساس منطق ما.

ممکن است کسی بپرسد که اگر ذهن خود ما شرط کافی شناخت حقیقت است چرا برای فهم ذهن دیگری، معنایی بیشتر از کنجکاوی یا راحتی خیال قایل شویم؟ اگر ما هم مثل «گادامر»، با «مارتین هایدگر»^۱ هم عقیده باشیم که آگاهی همیشه بیشتر از آنچه می‌داند موجودیت دارد، آن‌گاه فهم این «بیشتر» تنها با تکیه بر تسلط و مهارت فردی آگاهی، حاصل نخواهد شد. تنها تفسیر ناشی از سنت و نه درون‌نگری، توانایی فهم حقیقتی را دارد که فراسوی خود آگاهی است. این حقیقت - هرچقدر دقیق و مسئولانه دریافت شده باشد - از خود آگاهی فراتر می‌رود؛ چون آگاهی به سنت تاریخی تعلق دارد. آگاهی نمی‌تواند با پیروی قدم‌به‌قدم، روش خود را از بند تاریخی که آگاهی‌بخشی از آن است برهاند. اگر به راستی حقیقتی وجود دارد که از آنچه می‌توان به لحاظ روش شناختی تصدیق کرد فراتر می‌رود پس آشکار ساختن و پرده برداشتن از چنین حقیقتی هم همیشه مستلزم تفسیری از درون خود سنت است و چنین تفسیری را - چون مبتنی بر دور است - نمی‌توان عینی نامید. (زیمرمن، ۱۳۹۸)

گادامر ورای حوزه عینیت‌گرایی و با در نظر داشتن آن می‌نویسد: «وجود قابل تفهم، زبان است.» (ایزدی نیا و واعظی، ۱۳۹۳) حوزه فهم هرمنوتیکی، همراه با حوزه وجود گسترش می‌یابد. بحث گادامر در باب کلی بودن هرمنوتیک (همان) متضمن این نکته است که نقد غیرسنتی از سنت نمی‌تواند وجود داشته باشد و نیز ابطال نظر دیگری امکان ندارد مگر اینکه زبان مشترکی از پیش فرض شده باشد که بحث توسط آن پیش برود. همه صور تفکر بر توافق نظری که از رهگذر مکالمه حاصل شده است، تکیه دارد.

1-Martin Heidegger

این اتفاق نظر را در حکم یک کل نمی‌توان مورد پرسش قرار داد زیرا تنها در بستر همین مکالمه است که پرسش‌ها معنی می‌یابند. اما گادامر وسوسه آن‌را دارد تا سنت، این بستر مشترک را، با حقیقت یکسان تلقی کند.

۳- بحث و بررسی

۳-۱) نقاط اشتراک و افتراق حجیت ظواهر کتاب و سنت با هرمنوتیک

یکی از مسائل مهم علوم دینی و علوم انسانی، فهم معنای متن است. هرمنوتیک یکی از شاخه‌های علوم انسانی است که به بحث در مبانی نظری تفسیر و فهم متن می‌پردازد. علم اصول فقه نیز هدف مشابهی را دنبال می‌کند؛ زیرا وظیفه‌ی آن، استنباط حکم شرعی از متون و منابع دینی است و از این روست که اصولیان در بحث الفاظ ناگزیر به کشف قواعد فهم متون هستند با توجه به زمینه‌های مشترکی که میان این دو رشته علمی وجود دارد مطالعه تطبیقی میان آنها ضروری به نظر می‌رسد تا با شناخت مبانی مشترک بتوانیم از اصول و موازین متقن فهم متن درک بهتری داشته باشیم. از این رهگذر مبانی مشترک میان آن دو به سه شکل تبیین گردیده است: ۱. مؤلف محوری؛ ۲. معیارگرایی؛ ۳. تبعیت از قواعد عام فهم.

۳-۱-۱) مؤلف محوری

یکی از مبانی مهم اصولیان در اصول فقه، اعتقاد به اصلی است که در هرمنوتیک موسوم به مؤلف محوری است به طوری که گفته شده است: «محوریت مؤلف، مورد قبول همه متفکران اسلام است» و باید در راستای رسیدن به این هدف باشد. برخی ریشه اتخاذ چنین مبنایی را در نوع جهان‌بینی اسلامی می‌دانند. در میان هرمنوتیست‌های مؤلف محور نیز دو دیدگاه اصلی پیرامون مؤلف محوری وجود دارد:

الف. نیت‌محور: که شناخت معنای متن را منوط به فهم نیت مؤلف از تألیف و هدف از تفسیر را رسیدن به آن نیت می‌داند.

ب. شخصیت‌محور: شناخت معنای متن را منوط به شناخت شخصیت مؤلف و هدف از تفسیر را درک فردیت مؤلف در زندگی‌اش می‌داند.

در نتیجه پذیرفتن این مبنا که فهم متن باید حول محور مؤلف آن باشد، باید وجود معنای نهایی متن را نیز پذیرفت و این معنای نهایی را نیز باید در مؤلف آن جست.

۳-۱-۲) معیارگرایی

از دیگر مبانی مشترک، معیارگرایی در تفسیر و تبیین متون است. به این معنا که صاحب‌نظران این دو حوزه ضوابطی را برای رسیدن به واقع و مصیب بودن استنباط از متن بیان می‌کنند. آنان اساساً نزدیکی و دوری استنباط‌های حاصل از متن از نیت مؤلف را ملاک صحت و سقم آن می‌شمارند. به این ترتیب، صرفاً معنایی را می‌توان به مؤلف نسبت داد که مدلول مطابقی یا تضمینی یا التزامی کلام او باشد. مباحثی که در اصول فقه نسبت به مخطئه و مصوبه بیان می‌شود نیز اشاره به این مطلب دارد که مجتهد باید اصول و قواعد لازم را در جهت نیل به قصد و معنای متن به کار برد در غیر این صورت مصیب نخواهد بود. آنچه که در مباحث ظهورات و امارات در اصول مطرح می‌شود ناظر به معیارگرایی اصولیون می‌باشد چرا که حتی در صورت عدم وجود نص و دلیل قطعی، طبق ضوابط معینی به ظاهر کلام و امارات تمسک می‌کنند.

۳-۱-۳) تبعیت از قواعد عام فهم

از منظر عرف عقلایی، جریان مفاهمه زبانی، به طور ارتکازی مستند به قواعد لغت، صرف، بلاغت، زیبایی‌شناسی، معناشناسی و... است. به عقیده اصولیان، شارع مقدس نیز در قالب‌ها و ساختارهای زبان بشری و مستند به اصول عرف عقلایی محاوره، مفاهمه و

تکلم کرده است. اصولیان باهدف درک مراد شارع، شناخت قواعد عام فهم را در دستور کار خویش قرار داده و در مواردی که به واسطه الفاظ و یا قرائن، احتمال چند معنا داده می‌شود به تبیین و تنقیح اصولی مانند: اصل حقیقت؛ اصل عموم یا اصل عدم تخصیص؛ اصل اطلاق یا عدم تقیید؛ اصل عدم قرینه و اصل ظهور هم اشاره دارد. با تمسک به این قواعد و اینکه متکلم و مؤلف نیز جهت القاء معنای کلامش از این قواعد تبعیت نموده است احتمال شک در فهم کلام مؤلف را منتفی می‌کنند. هرمنوتیست‌های کلاسیک نیز چنین مبنایی دارند و از قواعد عام فهم و تفسیر متون تبعیت خصوصاً بعد از شلایر ماخر وجهه همّت خود را در کشف اصول کلی تفهیم و تفاهم و قواعد عام حاکم بر محاورات قرار دادند.

برای فهم جریان حجیت ظواهر و مباحث هرمنوتیک در چگونگی موضوعات و احکام دینی باید با تفکری خام اما یادگیرنده پیش رفت تا هم بتوان جریان هرمنوتیک و هم جریان حجیت ظواهر و مباحث را فهمید. در مباحث فقهی به مواردی برمی‌خوریم که در آن فقها نظر و دقت خود را متوجه «مقام ثبوت» یعنی امکان و عدم امکان جعل حکم معینی نموده‌اند و گفته‌اند: «چون جعل این حکم قابل تصور نیست، در مقام اثبات، یعنی استنباط و اجتهاد نمی‌توان این حکم را از ظواهر استفاده و استظهار نمود». معنای این مسئله این است که فقیه در صورتی می‌تواند به استنباط حکم از کتاب و سنت پردازد که قبلاً بدانند جعل حکم موردنظر در «مقام ثبوت، ممکن است. این مسئله که ادعای جاودانی بودن یک حکم تنها در موردی قابل قبول است که در آن، امکان جعل حکم ابدی محرز باشد، به بیان دیگری در مباحث متفکران متأخر مسلمان، مطرح شده است و در پاسخ این سؤال نشئت گرفته از مباحث مغرب‌زمین که شریعت ثابت و جاودانی چگونه می‌تواند با تحولات اجتماعی سازگار شود؟ این متفکران می‌گویند شریعت ثابت اختصاص به

جنبه‌های ثابت زندگی انسان دارد و تعیین تکلیف جنبه‌های متغیر زندگی بر عهده خود انسان دولت اسلامی-گذاشته شده است. (حقیقت، ۱۳۷۷)

در میان متفکران شیعه، علامه طباطبایی، مرتضی مطهری و محمدباقر صدر از جمله کسانی بوده‌اند که در بحث‌ها و نگاشته‌های خود صریحاً این مطلب را بیان کرده‌اند. در میان متفکران اهل سنت نیز محمد عبده، مودودی و محمد قطب از جمله کسانی هستند که این مطلب را به بیان‌های گوناگون مورد تأکید قرار داده‌اند. در نظر این متفکران زندگی انسان دو جنبه ثابت و متغیر دارد؛ احکام ابدی (شریعت) اختصاص به جنبه‌های ثابت زندگی انسان دارد، زیرا تنها در این موارد است که امکان جعل حکم ابدی وجود دارد. در بقیه موارد، حکم ابدی وجود ندارد، چون جعل چنین حکمی برای این موارد ممکن نیست (عدم امکان جعل در مقام ثبوت). (خیرجوی لاتی و علیمردی، ۱۳۹۶)

۲-۳) تغییر یا ثبات در حجیت ظواهر هرمنوتیک

هر معنا و محتوایی در طول تاریخ، به تدریج دستخوش تغییر می‌گردد؛ مگر آنکه قدرت الهی در آن وجود داشته باشد. در همین راستا نیز حجیت ظواهر هرمنوتیک در کتاب و سنت به دلیل معجزاتی که در آن‌ها وجود دارد، امری کاملاً مشهود و تغییرناپذیر است. هر چند در ظواهر هرمنوتیک ممکن است الفاظ تغییرات را در خود داشته باشند؛ اما این مسئله نیز در ظاهر الفاظ رخ می‌دهد نه در باطن آن. اما برای فهم بهتر مسئله به توضیح برخی جوانب این امر خواهیم پرداخت. «فقهای گذشته ما متناسب با آگاهی‌ها و علوم عصر خود، یک سلسله مبانی و نظرات را درباره انسان قبول کرده بودند و بدین طریق در مواردی که یک حکم را جاودانی اعلام می‌کردند، امکان جعل حکم ابدی در آن موارد را در نظر خودشان ممکن می‌دانستند. به عقیده آنان در آن موارد، یک موضوع ثابت و لایتغیر

ناشی از نظم طبیعی وجود داشت و یک حکم ابدی طلب می‌کرد. آنان در شیوه تفقه خود دچار نارسایی و تناقض و خلأ نبودند و شیوه علمی قابل قبولی داشتند».

فقه‌های عصر ما، همان طور که نمی‌توانند در مقام اثبات و استنباط حکم از ادله، مقلد گذشتگان باشند، در این مسئله که معنا و قلمرو و نظم طبیعی زندگی انسان چیست و کجاست، نیز نمی‌توانند مقلد گذشتگان باشند. باب اجتهاد باید در این مرحله هم کاملاً باز باشد. اگر فقیه در این مسائل اساسی و مبنایی، از گذشتگان تقلید کنند، در همین مرحله، باب اجتهاد را بر روی خود بسته است و تلاش سطحی او برای استنباط حکم از کتاب و سنت یک اجتهاد واقعی نیست و اعتبار علمی ندارد. بدون تردید مقتضای روش علمی این است که فقه‌های عصر ما در این موضوعات مبنایی و بنیادی اجتهاد جدید کنند. مسائل و موضوعات این اجتهاد به دانش‌هایی غیر از فقه و اصول مربوط است. این موضوعات به انسان‌شناسی علمی و فلسفی، جامعه‌شناسی، تاریخ، علم اقتصاد و سیاست، روان‌شناسی و مانند اینها مربوط است. امروز این علوم مواد زیادی جهت رسیدن به یک سلسله نظرات کلی درباره زندگی فردی و اجتماعی انسان در اختیار محققان می‌گذارند. (آزاد و همکاران، ۱۳۹۵)

اینکه داده‌های این علوم، نظریات اجتهادی است و ممکن است عوض شود، خدشه‌ای به موضوع وارد نمی‌کند. ما انسان‌ها مگر غیر از این راهی داریم که در هر عصر به داده‌های علمی آن عصر مراجعه کنیم. ما باید پیش‌فهم‌های استنباط از کتاب و سنت را در هر عصر منقح سازیم و این عمل جز با مراجعه به دانش‌ها و معارف هر عصر میسر نمی‌گردد. آری، مسئله فقه‌های عصر ما این است که پیش‌فهم‌های خود را از ناسازگاری و ناهماهنگی با دانش‌های بشری رها سازند. فقه یک نوع معرفت انسانی است که از مراجعه به متون دینی به دست می‌آید و این معرفت نمی‌تواند بر پیش‌فهم‌های نادرست مبتنی باشد. بدون توجه

به نظریات جدید درباره انسان و جامعه، علم فقه این عصر به وجود نمی‌آید و نظام منطقی و جامع خود را به دست نمی‌آورد، چنان که در مورد فقه و فقهای عصرهای پیشین نیز چنین بوده است. منظور این نیست که فقیه این عصر باید یک متخصص جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و یا علوم دیگر باشد، منظور این است که فقیه این عصر برای تنقیح پیش فهم‌های خود باید تحقیقات این علوم را مورد توجه قرار دهد. در اعصار گذشته، این همه علوم که به شناخت انسان و جامعه می‌پردازد، وجود نداشت؛ ولی در عصر حاضر که این علوم وجود دارد، علم فقه نمی‌تواند بدون توجه به نتایج آنها از تناقض و ناهماهنگی داخلی، ناسازگاری با علوم دیگر و رکود و زوال نجات پیدا کند. (طاهری، ۱۳۷۹)

۳-۳) حجیت ظواهر و مباحث هرمنوتیک در تحول مفاهیم کتاب و سنت

تحول هیچ گاه در اصل کتاب و سنت رخ نمی‌دهد و حتی در متعلقات آنها نیز تغییر و تحول معنایی ندارد؛ اما در نوع تفسیر آنها و هرمنوتیک موضوع کتاب و سنت قطعاً تغییر و تحول به چشم مشاهده می‌گردد؛ چرا که هر متنی که از کتاب و سنت برآید می‌تواند به هزار چهره تفسیر شده و حجیت ظواهر و مباحث هرمنوتیک نیز در آن معنایی به خصوص به خود بگیرد. از همین رو در این قسمت قصد داریم فرضیه‌ای را که مطرح نمودیم، بررسی کنیم. در این مورد باید گفت نخستین نکته این است که باید میان حقیقت دینی وحی شده بر یک جماعتی و مفاهیم و تعبیرهایی که پیروان آن حقیقت دینی برای بیان آن حقیقت دینی و حیاتی به کار می‌برند، فرق گذاشت. این یک مسئله مهم است و بحث ما هم در همین مفاهیم و تعبیرها و تحول آنهاست، نه در تحول حقیقت دینی وحی شده بر یک جامعه. نکته دوم این که سخن ما بیشتر درباره عرف ادیان سامی است. نکته سوم این است که در میان دانشمندان و اندیشوران ادیان و حیانی، اصل تحول مفاهیم و تعبیرهای دینی پذیرفته شده است. متفکران مسلمان و متفکران مسیحی و یهودی این مطلب

را پذیرفته‌اند که در طول تاریخ تکون فرهنگ اسلامی و فرهنگ مسیحیت و یهودیت، مفاهیم و تعبیرها فرق کرده است. کسی منکر این مطلب نیست مگر کسانی که نگاه عامیانه و سطحی به قضایا دارند. ولی این دانشوران این پدیده را دو گونه تفسیر می‌کنند. (آزاد و همکاران، ۱۳۹۵) این دو نظر در ارتباط با مسئله خاتمیت به وجود آمده است: مسیحیان معتقد هستند که عیسی (ع) خاتم وحی بود و مسلمانان هم معتقد هستند که پیامبر اسلام (ص) خاتم وحی بود. گرچه در مسیحیت، وحی به یک معناست و در اسلام به معنایی دیگر؛ آنان خود عیسی مسیح را وحی می‌دانند و مسلمانان قرآن را وحی می‌دانند که بر پیامبر فروآمده است. ولی به‌رحال آنان معتقدند که عیسی مسیح (ع) نقطه خاتم و پایانی وحی است. مسلمانان نیز برآنند که قرآن نقطه پایانی وحی است. حال پرسش اینجاست که اگر عیسی واپسین بیان حقیقت الهی است و اگر در قرآن آخرین حقیقت وحیانی گفته شده است تحول مفاهیم و تعبیرهای دینی در میان متألهان این ادیان که تاریخ و زبان‌شناسی آن را ثابت می‌کند چه معنی دارد؟

در مقام پاسخ به این پرسش دو نظریه وجود دارد: یکی از این نظریه‌ها این است که همه حقایق «یکپارچه» به صاحب دین وحی شده است؛ ولی این حقایق صورتی ظاهر و باطنی نهانی دارد. این حقایق بیان شده، مانند اقیانوس است. مردم زمان عیسی (ع) یا مردم زمان پیامبر اسلام (ص) با یک لایه سطحی از این اقیانوس تماس پیدا کرده‌اند و آنچه را که دریافته‌اند با مفاهیم و تعبیرهایی بیان کرده‌اند. مردم عصرهای آینده با بطن‌هایی از این اقیانوس تماس پیدا می‌کنند و آنچه را که درمی‌یابند، با مفاهیم و تعبیرهای دیگری بیان می‌کنند؛ بنابراین همه حقیقت دینی یکباره وحی شده و در اختیار انسان قرار گرفته است و هر چه به‌صورت مفهوم و تعبیر تازه‌ای گفته می‌شود تعبیر جدیدی است از آنچه یکباره آمده است.

مفاهیم و تعبیرهای دینی در عصرهای مختلف به علت‌های گوناگون جامه‌ای نو می‌پوشند، مثلاً متفکران و متکلمان یک دین می‌بینند که بدفهمی‌هایی در حقایق دین پیدا شده، برای جلوگیری از آن بدفهمی‌ها یک سلسله مفاهیم و تعبیرهای نوینی را که در آن عصر مشخص‌تر و به‌اصطلاح روشن‌تر است به کار می‌برند. با این که مثلاً پرسش‌ها و شبهه‌های جدیدی درباره تعبیرها و مفاهیم موجود دینی مطرح می‌شود و متفکران برای اینکه پاسخی به آنها بدهند، تعبیرهای جدیدی دارند. این نظریه هم در میان متفکران مسیحی طرفدار دارد و هم در میان متفکران مسلمان؛ بنابراین، تحول مفاهیم دینی، تحول شکلی است نه تحول محتوایی. در روند تفسیر دین، حقایق دینی جدیدی بر کسی معلوم نمی‌شود. وحی فروآمده تامّ و تمام است و وحی نوینی بر کسی فرو نمی‌آید. (حسینی شاهرودی و زنگویی، ۱۳۹۱)

تحول تعبیرها و مفاهیم دینی در عرف ادیان، موضوع مسلمی است و باید توجه کرد که مفاهیم در حوزه اعتقادی ملت‌های گوناگون چگونه دگرگون می‌شود؟ مثلاً ما مسلمانان باید به این مطلب توجه کنیم که در عالم مسیحیت یا یهودیت تحول مفاهیم و تعبیرهای دینی چگونه صورت پذیرفته و می‌پذیرد. آیا این تحول به عرف دینی ما نزدیک می‌شود یا از عرف دینی ما دور می‌شود؟ مثلاً در این اواخر در میان مسیحیان نظرانی درباره عیسی مسیح گفته می‌شود که خیلی به آنچه در قرآن درباره عیسی آمده است، نزدیک است؛ قرآن عقیده دارد که عیسی مصلوب نشده است. اکنون برخی از الهیون مسیحی هستند که همین سخن را می‌گویند. به نظر اینان مسئله اصلی مسیحیت این است که در اعتقاد مصلوب شدن مسیح چه پیامی هست؟ نه این که این رخداد به صورت تاریخی واقع شده یا نه؟ همین‌طور نظرهایی درباره حقیقت کلام خدا در میان مسیحیان به وجود آمده است. (تورانی و سلطان احمدی، ۱۳۸۹) به نظر می‌رسد حجیت ظواهر و مباحث هرمنوتیک در تحول مفاهیم کتاب

و سنت تأثیری داشته که این تأثیرات را می‌توانیم با توجه به تفاسیر و تأویل‌های موجود در فقه مشاهده کرده و نتایج را نیز از فقه موضوعه در یابیم. باین حال اصلی‌ترین نکته در این زمینه وابسته بودن تحول تفسیر به چگونگی برداشت‌ها و پیش‌فهم‌ها از الفاظ متون مقدس است.

۴- نتیجه‌گیری و کاربرست

از این مقاله چنین حاصل می‌شود که مفسر در جست‌وجوی معنای متن است. معنا آن چیزی است که مؤلف قصد کرده و الفاظ و کلمات را برای افاده آن به استخدام درآورده است. هر متن دارای معنایی مشخص و نهایی است که مراد جدی صاحب متن و گوینده کلام است. مراد جدی و معنای معین نهایی امری عینی و واقعی است که مفسر در پی درک و دریافت آن است. معنایی که مفسر در پی درک آن است، امری ثابت و تغییرناپذیر است و ذهنیت مفسر نقشی در آن ندارد؛ زیرا مراد از عینی و واقعی بودن، آن است که گاه مفسر ره به خطا می‌برد و به آن دست نمی‌یابد و گاه به واقع می‌رسد و فهم و درکش با آن مطابق می‌شود. در هر دو صورت آن معنا امری ثابت و تغییرناپذیر است و ذهنیت مفسر نقشی در آن ندارد.

متون دینی مشتمل بر پیام‌های الهی به بشرند و هدف مفسر این متون، درک و دریافت پیام‌هایی است که مراد جدی صاحب‌سخن هستند. رسیدن به هدف مذکور از طریق پیمودن روش متعارف و عقلایی فهم متن میسر است. در این روش ظهور لفظی متن، واسطه رسیدن به مراد جدی و معنای مقصود است؛ زیرا متکلم و مؤلف متن مراد خویش را از طریق الفاظ و ترکیبات لفظی افاده کرده و دلالت الفاظ بر معانی تابع وضع لغوی و اصول و قواعد عقلایی محاوره تفهیم و تفاهم است.

با توجه به نقاط اشتراک و افتراقی که میان هرمنوتیک و اصول فقه وجود دارد، روشن می‌شود که میان این دو علم ارتباط و تعامل وجود دارد؛ ارتباطی که تأثیر یکی بر دیگری می‌تواند در پی داشته باشد. برخی از نقاط اشتراک می‌تواند به‌عنوان اصول موضوعه که در علم دیگر به اثبات می‌رسد مورد استفاده علم اصول فقه قرار گیرد و بدون نیاز به تکلف اثبات آنها در علم اصول به تقلیل مباحث مطرح شده در علم اصول کمک نماید.

بنا بر نقاط افتراقی که این دو دانش با یکدیگر دارند - که البته قابل چشم‌پوشی هم نیست - می‌توان به اصولیان این جرئت را داد که بتوانند نقاط افتراق موجود را با مبانی قابل قبول اصول فقه جایگزین نموده، دانش هرمنوتیکی مطابق با معتقدات اسلامی ایجاد کنند و با استفاده از چنین هرمنوتیکی بتوانند روند مسائل علم اصول و علم فقه را یک‌به‌یک از ابتدا تاکنون بررسی کنند. از این رهگذر تغییرات و تصوراتی را که در هر مسئله در طول تاریخ حاصل شده، تحلیل و تبیین شود و در پی آن تاریخ علم فقه و اصول با نگاهی جدید تدوین گردد؛ در چنین صورتی تأثیرات شگرفی در استنباط مسائل اصولی و فقهی شکل خواهد گرفت.

فهرست الفبایی منابع و مآخذ

- آزاد، علیرضا؛ آزاد، تکتیم؛ لعل روشن، فاطمه (۱۳۹۵). *میانی مشترک اصول فقه و هرمنوتیک کلاسیک در فهم متن، فصلنامه، فقه و اصول*، سال ۴۸، شماره ۱۰۵.
- احمدی، بابک (۱۴۰۰)؛ *ساختار و تاویل متن*، تهران: نشر مرکز.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۹)؛ *فرائد الأصول*، قم: نشر اسلامی.
- ایزدی نیا، حمیده و واعظی، اصغر (۱۳۹۳)؛ *چالش گادامر و هرش بر سر معیار درستی تفسیر*، فصلنامه حکمت و فلسف، دوره ۱۰، شماره ۳۹.
- بروجردی، حسین (۱۴۱۵)؛ *نهایة الأصول*، قم: نشر تفکر.
- تورانی، اعلا و سلطان احمدی، منیره (۱۳۸۹)؛ *تحلیلی بر رابطه هرمنوتیک روشی و فلسفی با تاویل و تفسیر قرآن کریم*، آینه معرفت، دوره ۸، شماره ۲۳.
- حسینی شاهرودی، مرتضی و زنگویی، علی (۱۳۹۱)؛ *مقایسه مهم‌ترین دستاوردهای هرمنوتیک با سنت تفسیری اسلامی*، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال ۹، شماره ۱۷.
- حقیقت، صادق (۱۳۷۷)؛ *یادداشتی درباره هرمنوتیک*، کتاب و سنت، فصلنامه علوم سیاسی، دوره ۱، شماره ۱.
- خیرجوی لاتی، صغری و علیمردی، محمدمهدی (۱۳۹۶)؛ *مقایسه و تحلیل روش‌شناسی هرمنوتیک قرآن علامه طباطبائی و دکتر نصر حامد ابوزید*، الهیات تطبیقی، دوره ۸، شماره ۱۸.
- روزبه، محمدرضا (۱۳۸۵)؛ *هرمنوتیک*، نشریه رودکی، شماره ۲.
- ربانی گلیپاگانی، علی (۱۴۰۱)؛ *هرمنوتیک منطق فهم دین*، قم: کتابخانه مدرسه فقاقت.
- زیمرن، یونس (۱۳۹۸)؛ *هرمنوتیک؛ درآمدی کوتاه*، ترجمه ابراهیم فتوت، تهران: کتاب کوله‌پشتی.
- سلدن، رامان و ویدوسون، پیتر (۱۳۸۷)؛ *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، مترجم عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- طاهری، صدرالدین (۱۳۷۹)؛ *بررسی انتقادی رابطه اصول فقه اسلامی و هرمنوتیک*، مقالات و بررسی‌ها، دوره ۳۳، شماره ۶۸.
- مختاری، محمدحسین (۱۳۹۹)؛ *خوانش تطبیقی قانون‌های چهارگانه هرمنوتیکی بتی با برخی قواعد دانش اصول فقه*، دو فصلنامه اصول فقه حوزه، شماره ۵.
- میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۳۷۸)؛ *قوانین الأصول*، قم: کتابفروشی اسلامیة.

- نصرتیان اهور، مهدی (۱۳۹۲): *تبیین نقش و کارکرد ظواهر کتاب و سنت در اخلاق*، سال ۴، شماره ۱۴.
- نیچه و دیگران (۱۳۹۸): *هرمنوتیک مدرن؛ گزینه جستارها*، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز.
- واینزهایمر، جوئل (۱۳۸۰): *هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی*، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس.
- هاوزر، آرنولد (۱۴۰۰): *فلسفه تاریخ هنر*، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: انتشارات نگاه.

The Authority of the Appearance of Books and Sunnah in the Principles of Jurisprudence and its Comparison with Hermeneutics

Rahmat Mousivand,

PhD Student of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Islamic Azad University, North Tehran Branch, Tehran, Iran

Abdulwahid Wafai*¹

Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran

Abdolreza Jamalzadeh

Assistant Professor, Fiqh and Fundamentals of Islamic Law Department, Islamic Azad University, North Tehran Branch, Tehran, Iran

Abstract

Date of Receipt: 01/05/2024

Date of Acceptance: 15/08/2024

Understanding is a kind of cognition. Reading a text or hearing a speech is different from understanding it, and one may hear a speech or read a text, but not understand it. One of the important issues of religious sciences and humanities is understanding the meaning of the text. Hermeneutics is one of the branches of human sciences that discusses the theoretical foundations of text interpretation and understanding. In the discussion of the principles of jurisprudence, although the method of the Principlists is in the direction of trying to make the interpreter's to reach the author's intention, there is no mention of the author's experience in the interpreter's mind.

In this article, with the analytical-argumentative method, it was found that according to the points of commonalities and differences between hermeneutics and the principles of jurisprudence, it became clear that there is a relationship and interaction between these two sciences. This relationship can result in the influence of one on the other. Some points of commonality can be used in the science of the Principles of Jurisprudence as the principles of the subject which are proven in the other science and help to reduce the issues raised in the science of the principles without the need to prove them in it.

Keywords: Principles of Jurisprudence, Hermeneutics, the Authority of Appearances, Understanding the Book and Tradition

1-Corresponding Author: a_vafae@iaau.ac.ir